

نقش و کاربرد حدیث در مباحث الفاظ اصول فقه*

رحیم سالمی** و صالح جواد***

چکیده

این نوشتار با روش استقرایی - تحلیلی به دنبال نقش و کاربرد حدیث در مباحث الفاظ علم اصول فقه است، مبحث الفاظ یکی از مباحث گسترده اصول فقه است که ماهیت اعتباری و تحلیلی داشته، و اهمیت گسترده‌ای در استنباط احکام فقهی از متون آیات و روایت دارد. پرسش اصلی این پژوهش این است که حدیث در مباحث الفاظ علم اصول فقه چه نقش و کاربردی دارد، و این مبحث به چه میزان مبتنی بر حدیث است؟

در مباحث الفاظ علم اصول احادیث به عنوان نمونه و شاهد بر ظهور الفاظ در معانی به کار می‌رود. این کاربرد صحیح و تام است. برخی از موارد ظاهر کلمات اصولیون استدلال به حدیث است، که با تأمل و دقت در موارد آن می‌توان آن را به عنوان تطبیق قاعده «ادل دلیل علی امکان الشیء و وقوعه» دانست. یعنی با استناد به حدیث، معنا را ثابت می‌کنند، و در حقیقت استناد به حدیث، برای اثبات وجود ظهور برای لفظ در لغت عرب است.

در این نوشتار به نمونه‌هایی از کاربرد حدیث در مباحث مختلف الفاظ همچون: مشتق، اوامر، نواهی، واجب تعبدی و توصیلی، وقوع امر بعد از حظر، دلالت امر بر فور و تراخی، مفاهیم، عام و خاص بحث شده است.

واژگان کلیدی: حدیث، نقش حدیث، مبحث الفاظ، اصول فقه.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۱۳ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۹/۱۵.

** مدرس جامعه المصطفی العالمیه: r.salemi1354@chmail.ir

*** دکترای رشته علوم حدیث تطبیقی، جامعه المصطفی العالمیه: salehalmoazen@gmail.com

مقدمه

بخش الفاظ اصول فقه حجم گسترده‌ای از مباحث این علم را به خود اختصاص داده است. مباحث الفاظ از مباحث تحلیلی - اعتباری اصول فقه است، مبحث ظهور الفاظ متأثر از مبحث وضع الفاظ است، و وضع الفاظ از اعتبارات عقلا است.

در کتاب‌های اصولی دو قرن اخیر، بسیاری از این مباحث بر خلاف ماهیت اعتباریشان، با صبغه فلسفی و مباحث حقیقی آمیخته شده است، و این مسئله نیز سبب پردازش مطلب از زاویه‌ای غیر اعتباری و طولانی شدن برخی مباحث بی ثمر یا کم ثمر (از حیث عملی و فقهی) شده است.

شارع در مسائل اعتباری و جعلی، یا تحلیل اعتبار (استظهار معانی الفاظ) نقش تبیینی و تأییدی دارد و جعل و وضع شرعی خاص نمی‌نماید. استناد به روایات برای کشف و یا تعیین علقه موجود بین لفظ و معنا نیست. به این دلیل که معصومان علیهم‌السلام یکی از افراد عرف هستند، و برای انتقال شریعت و دستورات الهی به جامعه از الفاظ و مفاهیم رایج در میان آنان بهره برده، همچنان که تمامی کسانی که خواستار ارتباط با جامعه، و تفهیم و تفهم هستند ملزم به رعایت قواعد رایج میان آنان هستند.

در عین حال برای تعیین معانی (تعیین مراد از الفاظ) به روایات استشهد می‌شود، و در بسیاری از موارد، جایگاه قوی‌تر و محکم‌تری نسبت به کلمات لغویان دارد. برای کشف ظهور به روایات نقل شده در معانی الفاظ استشهد می‌شود، از آنجا که آنان افسح عرب هستند، استشهد به کلامشان یکی از قرائن مهم در این زمینه خواهد بود و در تحلیل معانی و دلالت الفاظ می‌توان از آن بهره برد.

بنابراین در مباحث الفاظ (صغریات ظهور) به روایات استناد نمی‌شود. بلکه اقوال آنان گزارشی است از کیفیت استعمال لغت نزد عرف، و با کنار هم قرار دادن قرائن و شواهد مختلف به معنا و ظهور کلمه دست می‌یابیم. اعتبارات شارع در این مباحث نقش مؤید را دارد، و تأثیر گذاری مستقیم بر آن ندارد، از همین رو در آن کمتر به حدیث استناد شده است.

در بخش الفاظ اصول فقه این اعتبارات عقلایی برای تفهیم و تفهم مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. بنابر این ماهیت بحث ظواهر تحلیل اعتبارات عقلایی است. در این‌گونه مباحث که اصل آن تحلیل زبانی است، به دو جهت عمده می‌توان به حدیث استناد نمود.

الف) تحلیل تاریخی کاربرد الفاظ؛

ب) استظهار و فهم معانی الفاظ در زمان معصومین.

۱. نقش حدیث در مباحث الفاظ

ماهیت مبحث الفاظ به گونه‌ای است که حدیث در آن به عنوان دلیل و مستند اصلی کاربرد ندارد، بلکه بیشتر به عنوان مؤید و شاهد و مثال به کار می‌رود، اما اصولیون در موارد متعدد به روایات استناد نموده‌اند. بلکه در بسیاری از کتاب‌های متقدم اصولی کتاب و سنت محور مبحث الفاظ قرار گرفته است.

مباحث الفاظ از جهت تطبیق و کاربرد آن در مسائل فقهی، و تأثیر در فهم درست روایات، بسیار اثر گذار و مهم است. عنوان بحث در برخی کتب پیش از قرن سیزدهم به خوبی گویای این مطلب است که این مباحث بر روایات متمرکز بوده است. از جمله برخی از این عنوان‌ها، عبارت‌اند از:

«فی جملة من المباحث المتعلقة بالکتاب و السنة» (اصفهانی حائری، الفصول الغریبة، ۱۴۰۴: ۶۲).

«فی نبذة من المباحث المتعلقة بالألفاظ المعبر عنها بمتن الحدیث» (نراقی، مفتاح الأحکام، ۱۴۳۰: ۱۲).

«مشترکات الکتاب و السنه» (بهای، زبدة الأصول، ۱۴۲۳: ۱۱۳؛ فیض کاشانی، نقد الاصول، ۱۴۲۲: ۵۳؛ مهدی نراقی، أنیس المجتهدین، ۱۴۳۰: ۵۹۱/۲؛ و همو، تجرید الاصول، ۱۴۲۶: ۱۳۶؛ رشتی، بدائع الأفكار، بی تا: ۱۹۸).

البته این تعبیر در کتاب‌های اصولی قرن‌های دوازدهم و سیزدهم بیشتر مشاهده می‌شود، و شاید عدم استفاده از آن در دیگر کتب اصولی به جهت مسلم بودن آن بوده؛ چرا که نتیجه بحث در مسئله اصولی باید در طریق استنباط احکام شرعی واقع شود، و آنچه که مباحث الفاظ را وارد در استنباط شرعی می‌کند، کیفیت بهره برداری از آن در فقه است، و ادله لفظی فقه آیات قرآن و احادیث است. هر چند در دوران حاضر این نوع از عبارات کمتر به کار می‌رود، بلکه گفته شده است این مبحث نسبت به مباحث مذکور در کتاب سنت عمومیت دارد و ناظر به عرف است (اصفهانی، وسیلة الوصول الی حقائق الاصول، ۱۴۲۲: ۲۶/۱، بجنوردی، منتهی الاصول، ۱۳۸۰: ۲۱۶/۲).

این عناوین نشانگر محوریت الفاظ وارد در آیات و روایات، در این مباحث است. نقش حدیث در این مباحث را به تفصیل، بر اساس ترتیب زیر فصل‌های مطرح شده در علم اصول پی می‌گیریم.

۲. نقش حدیث در مبحث مشتق

مبحث مشتق در بسیاری از کتب اصولی در ضمن مقدمات این علم مطرح شده است (ر. ک. قمی، القوانین المحکمة، ۱۴۳۰: ۱/۱۵۵؛ اصفهانی حائری، الفصول الغرورية، ۱۴۰۴: ۵۸، نراقی، انیس المجتهدین، ۱۴۳۰: ۱/۷۷؛ خراسانی، کفاية الاصول، ۱۴۰۹: ۳۸). این مبحث نیز از مباحث لفظی و تحلیلی اعتباری، اصول است، و بهتر است که در مباحث اصلی اصول فقه، و ذیل مباحث الفاظ مطرح شود، و شیخ مظفر این مبحث در ضمن مباحث اصلی اصول فقه آورده است (مظفر، اصول فقه، ۱۳۷۵: ۱/۴۹).

در این بحث برای اثبات استعمال مشتق در معنای اعم از متلبس به مبداء و منقضى از آن، به روایات متعددی استدلال شده است.

از جمله روایت عبدالعزیز بن مسلم است که از امام رضا علیه السلام به تفصیل در مورد شناخته و فضل امام نقل شده است. ایشان در بخشی از این روایت می‌فرماید: «قَالَ (سبحانه) إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَقَالَ الْخَلِيلُ عليه السلام سُورًا بِهَا، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ...» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱/۱۹۹).

این روایت دلالت دارد که کلمه «ظالمین»، در آیه: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره/ ۱۲۴)، برای متلبس به ظلم و کسی که سابقاً ظالم بوده و ظلم او منقضى شده به کار رفته است. بنابراین لفظ «ظالم» در اعم از منقضى و متلبس به مبداء ظلم به کار رفته است (اصفهانی، هدایة المسترشدين، ۱۴۲۹: ۱/۳۷۴، رشتی، بدائع الافکار، ۱۳۷۰: ۱۸۲).

در روایت دیگر ابومنصور واسطی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در معنای آیه نقل می‌کند: «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، أَيُّ مَنْ عَبَدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا» (صفار، بصائر الدرجات، ۱۴۰۴: ۱/۳۷۴). کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱/۱۷۵)، و بیانگر استعمال لفظ ظالم در مورد کسی است که سابقاً ظلم کرده و به پرستش بت مشغول بوده، هر چند در حال چنین کاری انجام ندهد.

در روایت دیگری از عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند:

«أَوْحَى اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) إِلَى إِبْرَاهِيمَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَاسْتَحَفَّ إِبْرَاهِيمُ الْفَرَحَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي أَنِيمَةً مِثْلِي فَأَوْحَى اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) إِلَيْهِ: انْ يَا إِبْرَاهِيمُ، إِنِّي لَا أُعْطِيكَ عَهْدًا لَا أَفِي لَكَ بِهِ. قَالَ: يَا رَبِّ، مَا الْعَهْدُ الَّذِي لَا تَفِي لِي بِهِ قَالَ: لَا أُعْطِيكَ لِظَالِمٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. قَالَ: يَا رَبِّ، وَ مِنْ الظَّالِمِ مَنْ وُلِدِي الَّذِي لَا يَنَالُ عَهْدَكَ؟ قَالَ: مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ مِنْ دُونِي لَا أُجْعَلُهُ إِمَامًا أَبَدًا، وَ لَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا. قَالَ إِبْرَاهِيمُ: وَ اجْتُنِبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ، رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ. قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: فَانْتَهَتْ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَ إِلَى أَخِي عَلِيِّ لَمْ يَسْجُدْ أَحَدٌ مِنَّا لِصَنَمٍ قَطُّ، فَاتَّخَذَنِي اللَّهُ نَبِيًّا، وَ عَلِيًّا وَصِيًّا» (طوسی، الامالی، ۱۴۲۴: ۳۷۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۴۰۳: ۱/۲۵۱).

برخی این دلیل را عمده دلیل باب دانسته‌اند (رشتی، بدائع الافکار، ۱۳۷۰: ۱۸۲)، و تعدادی استدلال به این روایت را نقل کرده‌اند (اصفهانی، هدایه المسترشدين، ۱۴۲۹: ۱/۳۷۴؛ مجاهد، مفاتیح الاصول، ۱۳۹۶: ۱۸؛ عراقی، بدائع الافکار، ۱۳۷۰: ۱۸۶).

مخالفان قول به استعمال مشتق در اعم مناقشاتی در استدلال به این حدیث از حیث سند و دلالت وارد کرده‌اند. (اصفهانی، هدایه المسترشدين، ۱۴۲۹: ۱/۳۷۹)، سید مجاهد طباطبایی به جهت ضعف سند استدلال را تام ندانسته، (مجاهد، مفاتیح الاصول، ۱۳۹۶: ۱۸)، البته در این مبحث جای مناقشه سندی نیست، چرا که استدلال به روایت از باب شاهد و مثال است، و فی الجمله چنین کاربردی را در زبان عربی در زمان حضور اثبات می‌نماید، علاوه بر این مستشکل خود در جای دیگر صرف حصول ظن از روایت را برای استناد به آن در مباحث لفظی کافی دانسته، و لزوم صحت سندی را لازم ندانسته است، (ر. ک: همان، ۶۳)، علاوه بر این روایات با این مضمون متعدد هستند، و متن روایت عبدالعزیز به نحوی است که احتمال جعلی بودن آن بعید است. محقق خراسانی نیز توجیهاتی برای نفی دلالت روایت ذکر کرده است (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۴۹-۵۰).

اما ظاهر کلمات اصولیون پذیرش کبرای استدلال به این احادیث برای اثبات معنای ظاهری مشتق است. هر چند استدلال به این روایت از باب استعمال لفظ مشتق در روایات در معنای خاص است، و به استظهار باز می‌گردد، و استدلال از باب تعبد به روایت برای فهم معنای مشتق نیست.

۳. نقش حدیث در مبحث اوامر

این بحث از مهم‌ترین مباحث لفظی علم اصول است. موضوع بحث تبیین ظهور ماده و صیغه امر است، (امر ظاهر در وجوب است یا خیر) در این مبحث مانند مبحث گذشته از روایات به عنوان شاهد بهره گرفته شده است. برای اثبات هر دو قول ظهور امر در وجوب و استحباب به برخی روایات استناد شده است.

برخی از اصولیون اهل سنت امر را ظاهر در استحباب می‌دانند. این قول به اشعری و قاضی ابی بکر نسبت داده شده است، (غزالی، المنحول، ۱۴۱۳: ۱۰۵؛ عضد الدین ایجی، شرح العضدی، بی تا: ۱/۱۹۲)، و ظاهر کلام آمدی قبول این قول است، و از آن با تعبیر «الاصح» یاد کرده است (آمدی، الاحکام، ۱۴۰۴: ۲/۳۶۹)، و بنابر تتبع انجام شده در میان اصولیون شیعه قائلی بر این قول وجود ندارد.

قائلین به ظهور امر در استحباب به روایات ذیل برای اثبات مطلوب خویش استناد نموده‌اند:
 الف) روایت نبوی: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (جنبل، مسند احمد، ۱۳۹۸: ۲/ ۴۸۸؛ نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۳۹۸: ۲/ ۹۷۵، مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۲۲/ ۳۱).
 وجه استدلال این است که اطاعت امر، به اراده و مشیت مخاطب منوط شده است، و دلالت بر عدم الزام و استحباب امثال اوامر دارد. این وجه را علامه حلی حکایت نموده است (حلی، نهاییه الوصول، بی تا: ۱/ ۴۳۱)، و آمدی به آن استناد نموده است (آمدی، احکام الاصول، ۱۴۰۴: ۲/ ۱۷۳).
 اما این روایت بر مطلوب آنان دلالت ندارد. چرا که علاوه بر وجوهی که در نفی دلالت امر بر استحباب ذکر شده است، در این روایت اتیان اوامر به استطاعت و توانایی انسان منوط شده است، و نه به اختیار، و ارتباطی با دلالت امر بر استحباب ندارد. برخی بر این روایات ایراد سندی وارد نمودند (مجاهد، مفاتیح الاصول، ۱۳۹۶: ۱۱۴، اصفهانی حائری، الفصول الغریبه، ۱۴۰۴: ۶۷)، و چنان‌که پیش از این مطرح شد ایرادات سندی بر این‌گونه استدلال‌ات تام نیست.
 از سوی دیگر قائلین به ظهور امر در وجوب نیز به ادله متعددی استدلال کرده‌اند، که از جمله آن‌ها روایات است (طوسی، العدة فی اصول الفقه، ۱۴۱۷: ۱/ ۱۷۶؛ بهایی، زبده الاصول (با حاشیه مصنف)، ۱۴۲۳: ۲۶۸-۲۶۹)، مانند:

ب) روایت قداح از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «لَوْ لَا أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ» (برقی، المحاسن، بی تا: ۲/ ۵۶۱، کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۳/ ۲۲).

ج) روایت بریره، وی در قضیه‌ای به رسول خدا عرض کرد: «أَتَأْمُرُنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ»، و پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند: «لا، إنما أنا شَفِيعٌ» (نوری، مستدرک الوسائل، ۱۴۰۸: ۱۵/ ۳۲، به نقل از احسایی، عوالی اللثالی، ۱۴۰۵: ۳/ ۳۴۹)^[۱]. برخی از اصولیون چنین استدلال کرده‌اند که تفاوت گذاردن میان «امر» و «شفاعت» نشان دهنده وجوبی بودن امر است، و «شفاعت» طلب اعم از وجوب است (علم الهدی، الذریعة، ۱۴۱۸: ۱/ ۵۸؛ طوسی، العدة فی اصول الفقه، ۱۴۱۷: ۱/ ۱۷۶؛ قمی، القوانین المحکمة، ۱۴۳۰: ۱/ ۱۶۶؛ اصفهانی، هداية المسترشدين، ۱۴۲۹: ۱/ ۶۳۴، رشتی، بدائع الأفكار، بی تا: ۲۰۴؛ خراسانی، کفایة الأصول، ۱۴۰۹: ۶۳).

۵۲

د) روایت ابن عباس، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ وَقَدْ بَلَغَهُ عَنْ أَنَسٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّكَارَ تَسْمِيَّتِهِ لِعَلِيِّ عليه السلام أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: «مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنْ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ فَإِنَّ عَلِيًّا أَمِيرُهُ، تَأْمِيرُ أَمْرِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ رَسُولًا وَأَمَرَنِي أَنْ أَسْتَحْلِفَ عَلَيْكُمْ عَلِيًّا أَمِيرًا أَلَا فَمَنْ كُنْتُ نَبِيًّا فَإِنَّ عَلِيًّا أَمِيرُهُ، تَأْمِيرُ أَمْرِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكُمْ، وَأَمَرَنِي أَنْ أُعَلِّمَكُمْ ذَلِكَ لِتَسْمَعُوا لَهُ وَتَطِيعُوا، إِذَا أَمَرْتُكُمْ تَأْتِمُرُونَ، وَإِذَا نَهَاكُمْ عَنْ أَمْرٍ تَنْتَهُونَ، أَلَا فَلَا يَأْتِمُرَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ عَلَيَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَيَاتِي وَلَا بَعْدَ وَفَاتِي...» (ابن بابویه، الامالی، ۱۳۷۶: ۴۰۸).

روایات دیگری نیز وجود دارد، که ممکن است به آن استدلال شود.^[۲] از جمله مناقشاتی که در استدلال به روایت اول وارد شده است، سید مرتضی گفته است که در روایات ظهور امر در وجوب به سبب وجود قرینه است، و بحث در موردی است که قرینه وجود نداشته باشد (علم الهدی، الذریعه، ۱۴۱۸: ۵۸/۱)، و همین مناقشه نسبت به سایر روایات نیز وارد می‌شود، چرا که در تمامی آنها ظهور امر در وجوب به واسطه قرینه اثبات گردید.

علاوه بر این برفرض دلالت این روایات، خصوصاً حقیقت شرعی بودن آن اثبات می‌گردد، و بحث در اصل ظهور صیغه امر در وجوب است.

شاید از همین جهت باشد که فاضل تونی در بحث اوامر، ظهور صیغه امر را قدر مشترک بین وجوب و ندب، و به معنی طلب دانسته، و ادله شرعی را دال بر وجوب امثال خصوصاً اوامر شارع دانسته است (تونی، الوافی، ۱۴۱۵: ۶۸).

برای اثبات بخش اول ادعای خود، به ادله عرفی تمسک کرده، و برای اثبات بخش دوم مدعای خود، به برخی از آیات و روایات استشهاد نموده است که دلالت بر لزوم اطاعت از پیامبر و امام دارند (همان، ۷۲-۷۳)، مانند روایت بشیر عطار، از امام صادق علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا وَ أَنْتُمْ تَأْتُمُونَ بِمَنْ لَا يُعَدُّ النَّاسُ بِجَهَاتِهِ» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱۸۶/۱)؛ و روایت امام باقر علیه السلام: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»، قَالَ: «الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ» (همان، ۱۸۶/۱).

در نتیجه ورود امر در خطابات شرعی را دال بر وجوب می‌داند.

از این نوع استدلال امکان استناد به روایت در مباحث لفظی استظهار می‌شود. اما همان گونه که سابقاً گفته شد، در حقیقت، روایات مذکور شواهد بر استعمال لفظ در یک معنای خاص هستند، و مبین وضع آن در معنای مد نظر نیستند. بلکه موارد مذکور، به واسطه قرائن موجود در کلام بر یکی از معانی دلالت دارند. با وجود قرینه نمی‌توان معنای برای مطلق لفظ خالی از قرینه را - که موضوع بحث است - اثبات نمود.

به همین دلیل نمی‌توان برای اثبات وضع صیغه امر در استحباب، به روایات متعددی که در آن صیغه امر در استحباب به کار رفته، استدلال نمود، برخلاف نظر برخی کثرت استعمال امر در استحباب در روایات نشانگر ظهور برای این معنا، و یا اجمال صیغه امر نیست (مجاهد، مفاتیح الاصول، ۱۳۹۶: ۱۱۵). بلکه این استعمالات با قرینه همراه است. عده‌ای از اصولیون همچون شیخ حسن عاملی در «معالم الدین»، محقق سبزواری در «ذخیره المعاد»، محقق خوانساری در «شرح دروس» امر خالی از قرینه را مجمل می‌دانند، و دلیل آنان کثرت استعمال امر در استحباب در روایات است. اما این وجه تام نیست، و صرف کثرت استعمال با قرینه در استحباب موجب ظهور لفظ نمی‌گردد.

۴. نقش حدیث در مبحث نهی

در بحث نواهی و ظهور صیغه و ماده نهی در حرمت نیز به برخی روایات استناد شده است، که مانند استناد به روایات در بحث امر است. به جهت اختصار فقط به برخی از آن‌ها - بدون ذکر وجه استدلال و مناقشات - اشاره می‌نماییم:

روایت نبوی: «وَ إِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ» (حنبل، مسند أحمد، ۱۳۸۹: ۲/۴۸۸، نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۳۹۸: ۲/۹۷۵، مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۳۱/۲۲)^[۳].

روایت محمد بن مسلم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لَمَّا هَاجَرَتِ النَّسَاءُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَاجَرَتْ فِيهِنَّ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا أُمُّ حَبِيبٍ وَكَانَتْ خَافِضَةً تَخْفِضُ الْجَوَارِيَّ، فَلَمَّا رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهَا: يَا أُمَّ حَبِيبِ الْعَمَلُ الَّذِي كَانَ فِي يَدِكَ هُوَ فِي يَدِكَ الْيَوْمَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَرَامًا فَتَنْهَانِي عَنْهُ. فَقَالَ: لَا، بَلْ حَلَالٌ...» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۵/۱۱۸؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷: ۶/۳۶۱؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۱۷/۱۲۹).

روایت منقول از دیلمی: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «معاشر الناس، إنكم عباد الله و في قبضته فإذا أمرتكم فأطيعوني (و إذا قلت لكم فاتبعوني) و إذا نهيتكم فانتهوا، فإنما أنا لكم كالوالد»، ففرغ الناس، و قالوا: نعوذ بالله من غضبه و غضب رسول الله، فقال: «لا تعصوا عليا و اتبعوه إذا أمركم، و انتهوا إذا نهاكم، فإنه لا يدلکم إلا علی هدی، و لا یردکم إلا عن ردى» (دیلمی، غرر الاخبار، ۱۴۲۷: ۵۹). در دیگر مباحث لفظی مرتبط با اوامر و نواهی نیز در موارد متعددی به حدیث استناد و استشهاد شده است.

۵. نقش حدیث در بحث واجب تعبدی و توصلی

این بحث یکی از مباحث لفظی است که استدلالات و مناقشات آن صبغه عقلی قوی به خود گرفته است (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۷۲-۷۴)، و از ماهیت اعتباری خود فاصله گرفته است. در این بحث نیز به برخی روایات استناد و استشهاد شده است.

در این بحث برای بیان امکان اخذ قصد قربت در اوامر تعبدی، و هم‌چنین کیفیت اخذ قصد قربت در آن - در قالب‌هایی غیر از قصد امثال امر - می‌توان به روایات استناد نمود. این بحث از آن جهت در اصول مطرح شده است که عده‌ای همچون محقق خراسانی قائل به امتناع تقیید امر به قصد امثال امر شده‌اند، و از همین جهت به دنبال راه‌های دیگری برای اخذ قصد قربت در واجبات تعبدی بوده‌اند (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۷۴-۷۵).

از برخی روایات استفاده می شود که نیت در عبادات، می تواند صرف اتیان عمل برای خدا باشد، مانند روایت سفیان، به نقل از کلینی: عَلِيٌّ بْنُ إِسْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُتَّقِرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ: «... وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۶۰/۱، ۶).

در روایت دیگر از عبدالله بن سنان آمده است: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَتَخَافُ عَلَيَّ أَنْ أَكُونَ مُنَافِقًا؟ فَقَالَ لَهُ: «إِذَا خَلَوْتَ فِي بَيْتِكَ نَهَارًا أَوْ لَيْلًا أَلَيْسَ تُصَلِّي؟» فَقَالَ: بَلَى. فَقَالَ: «فَلِمَنْ تُصَلِّي؟» قَالَ: لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ: «فَكَيْفَ تَكُونُ مُنَافِقًا وَأَنْتَ تُصَلِّي لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا لِغَيْرِهِ» (همان، ۶۰/۱، ۶).

این روایات مبین کیفیت اخذ قصد قربت در واجبات تعبدی هستند، و دلالت بر کفایت صرف قصد تقرب به خدا در اعمال عبادی دارند.

هم چنین برای بیان تعیین اصل در واجبات، هنگام شک بین تعبدی و توصلی بودن آن، به ادله شرعی استناد شده است (انصاری، مطارح الانظار، ۱۴۲۵: ۳۱۵-۳۱۸).

ظاهراً تعیین اصل در این بحث، از مباحث لفظی نیست، بلکه پس از بیان مقتضای اصل لفظی بر توصلی بودن اوامر و عدم اشتراط آن به قصد قربت، بحث از وجود اصل اولی - عقلی و یا شرعی - بر تعبدی بودن اوامر می شود. بنابراین لازم است که به ادله عقلی و شرعی مراجعه نمود. از جمله روایاتی که برای اثبات اصل تعبدی بودن واجبات به آن تمسک شده است، عبارت اند از:
 روایت مشهور: «انما الاعمال بالنیات، و لكل امرئ ما نوى» (عریضی، مسائل علی بن جعفر، ۱۴۰۹: ۳۴۶، طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷: ۸۳/۱؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۴۸/۱)، «لا عمل الا بنية» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۸۴/۲، حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۴۹/۱).

با این تقریب که مقصود از عمل در روایات عمل مأمور به است، و مقصود از نیت، قصد قربت است، و عبارت «لا عمل الا بنيه» حرف «لا» در معنای حقیقی خود که نفی باشد به کار نرفته است، چرا که نفی اصل وجود عمل بدون نیت خلاف واقع است، بلکه بسیاری از اعمال بدون نیت محقق می شوند، و باید حمل بر معنای مجازی شود، و بهترین معنای مجازی آن این است که نفی آثار از عمل فاقد نیت شود، یعنی آثاری که بر عمل همراه با نیت مترتب شده بر عمل فاقد نیت مترتب نمی شود، و رفع آثار مساوی با عدم صحت عمل است. بنابراین از روایات استفاده می شود که اعمال واجب باید همراه و قرین به قصد قربت باشند (مراغی، العناوین الفقهیة، ۱۴۱۷: ۳۸۶/۱ (با تلخیص و تصرف)، و حکایت شده در: انصاری، مطارح الانظار، ۱۴۲۵: ۳۱۶/۱).

مناقشات در دلالت این روایت بر مطلوب وارد شده است، و اکثر اصولیون دلالت آن را بر این قول تام نمی‌دانند (موسوی قزوینی، ضوابط الاصول، ۱۳۷۱: ۱۷۳؛ قزوینی، تعلیقه علی معالم الاصول، بی‌تا: ۳/ ۳۳۹؛ رشتی، بدائع الافکار، بی‌تا: ۲۳۸؛ انصاری، مطارح النظائر، ۱: ۱۴۲۵/ ۳۱۶). البته برخی از اصولیون - که هنگام شک در لزوم اخذ قصد قربت، آن را واجب دانسته‌اند - این روایات را در حد مؤید ادله دیگر پذیرفته‌اند (موسوی قزوینی، ضوابط الاصول، ۱۳۷۱: ۱۷۳). روایات دیگری نیز وجود دارد که ادعاء شده به روایات قبل شباهت دارد، و شاید بتوان به آن استدلال نمود. مانند بخشی از وصیت پیامبر به اباذر: «إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ» (طوسی، الامالی، ۱۴۱۴: ۵۳۶). برخی از معاصرین به این روایت استناد نکرده‌اند (سبحانی، ارشاد العقول، ۱۴۲۴: ۳۳۳/ ۱)، اما دلالت این روایت بر مطلوب روشن نیست.

۶. کاربرد و نقش روایات در بحث وقوع امر بعد از حظر

این بحث پس از اثبات ظهور امر در وجوب مطرح می‌گردد، و در مورد دلالت امر به شیء پس از نهی از آن. در دلالت آن بر وجوب یا اباحه و یا اجمال اختلاف نظر وجود دارد. مثال‌های متعددی برای این بحث از آیات و روایت ذکر شده است، اما همان‌گونه که محقق خراسانی گفته است، اکثر آن‌ها مقرون به قرائن مثبت یکی از دو طرف هستند، و مبین ظهور این نوع از جملات نیست (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۷۷). برای یافتن ظهور این نوع از عبارات لازم است که به فهم عرفی مراجعه شود.

۷. نقش روایت در بحث دلالت امر بر فور و تراخی

اگر صیغه امر بدون قرینه به کار رود، دلالت بر اتیان فوری مأمور به دارد، و یا دلالت بر آن ندارد، و تراخی در اتیان مأمور به جایز است^[۴] در این بحث به برخی از آیات و روایات استناد شده است (مجاهد طباطبایی، مفاتیح الاصول، ۱۳۹۶: ۱۲۴)، از جمله: روایاتی که تشویق بر تسریع در انجام امور خیر و واجبات دارد، محدث حر عاملی این روایات را در به صورت مستقل «باب تأکد استحباب الجِدِّ و الاجتهاد فی العبادة» ذکر نموده (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۱/ ۸۵).

مناقشات نسبت به استدلال این روایات وارد شده است، از جمله: این روایات ارشادی هستند؛ چرا که عقل، حسن سبقت گرفتن و تسریع در امور خیر را درک می‌کند. پس این اوامر ارشاد به حکم عقل هستند (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۸۰). بنابراین کاربرد روایات در این بحث ارشادی خواهد بود، و از آن نمی‌توان حکم مولوی الزامی استفاده کرد (سبزواری، تهذیب الاصول، بی‌تا: ۱/ ۶۶). برخی نیز ارشادی بودن را نفی کرده‌اند. البته بنابر این که روایات، دلالت بر انجام فوری اوامر داشته باشد، دلالت آن‌ها مختص به اوامر شرعی خواهد بود، و در استظهار از اوامر عرفی تأثیر ندارد.

از جمله روایاتی که ممکن است برای استناد به انجام فوری اوامر به آن استناد شود، عبارت است از: روایت موسی بن بکر، به نقل از شیخ حمیری: مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ الْوَاسِطِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ: دَفَعَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُقْعَةً فِيهَا حَوَائِجُ، وَ قَالَ لِي: «اعْمَلْ بِمَا فِيهَا». فَوَضَعْتُهَا تَحْتَ الْمِصْلَى وَ تَوَانَيْتُ عَنْهَا، فَمَرَزْتُ فَإِذَا الرُّقْعَةُ فِي يَدِهِ، فَسَأَلَنِي عَنِ الرُّقْعَةِ، فَقُلْتُ: فِي النَّبِيِّتِ. فَقَالَ: «يَا مُوسَى، إِذَا أَمَرْتُكَ بِالشَّيْءِ فَأَعْمَلْهُ، وَ إِلَّا غَضِبْتُ عَلَيْكَ» (حمیری، قرب الاسناد، ۱۴۱۳: ۳۳۳).

در این روایت، ثانی در انجام امر، سبب مؤاخذه امام از موسی بن بکر شده است، بنابراین دلالت بر لزوم انجام فوری امر خواهد داشت. اما با توجه به احتمال اراده ترک امتثال امر از موسی بن بکر، محتمل است که مؤاخذه به جهت ترک امتثال باشد، و نه تأخیر در امتثال امر.

در مقابل روایاتی وجود دارد، که دلالت بر سهولت شریعت، و آسان بودن احکام دارد، و به این روایات برای اثبات تراخی استدلال شده است (سبزواری، تهذیب الاصول، بی تا: ۶۶/۱). از جمله: روایت نبوی، به نقل از امام صادق (علیه السلام): «لَمْ يُوسَلْنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرَّهْبَانِيَّةِ، وَ لَكِنْ بَعَثَنِي بِالْخَنِيْثِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱/۴۹۴)، و روایت نبوی دیگر: «وَ بُعِثْتُ بِالْخَنِيْثِيَّةِ السَّمْحَةِ» (طوسی، الامالی، ۱۴۱۴: ۵۲۸).

مقتضای سهولت شریعت، امکان تراخی در انجام اوامر است، ممکن است بر این استدلال مناقشه شود، که تسهیل مستلزم تراخی نیست، بلکه مقصود این روایات سهل بودن احکام و اوامر وارد در شریعت است، و بر فور و تراخی دلالت ندارد. به هر حال این روایت، ظهور امر بر فوری یا تراخی را اثبات نمی‌کند، و تعیین هر یک در عبادات و غیر آن نیازمند دلیل خاص است.

۸. نقش حدیث در بحث مره و تکرار

موضوع بحث این است که آیا صیغه امر دلالت بر تکرار انجام متعلق آن دارد، و یا دلالت بر یکبار انجام متعلق دارد، و یا این که بر هیچ کدام دلالت ندارد؟ روایاتی که به صورت عام دلالت بر اثبات یکی از دو طرف داشته باشد، یافت نشد، و اصولیون نیز به روایات استدلال نکرده‌اند. اما ممکن است در موارد خاص، ادله و روایاتی وجود داشته باشد که دلالت بر لزوم تکرار متعلق امر، و یا کفایت انجام یکبار آن را داشته باشد^[۵].

البته این مطلب از موضوع علم اصول خارج است، و کبرای کلی در مسئله را اثبات نمی‌کند، بلکه بحث فرعی فقهی خواهد بود.

۹. نقش حدیث در بحث امر به امر و امر بعد از امر

اگر مولی به عبد خود امر کند، که به دیگری امری کند، آیا امر به انجام فعل توسط فرد دوم، امر مولی به فرد دوم به شمار می‌رود، یا خیر؟ اصولیون برای تبیین بهتر این بحث، آن را در قالب مقتضای بحث ثبوتی و اثباتی مطرح نموده‌اند (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۱۴۴).

بحث اثباتی آن بر محور روایاتی است که در آن امر به امر شده است. مانند روایت که در آن‌ها به پدران امر شده است که به فرزندان خود امر کنند واجباتی همچون نماز و روزه را انجام دهند^[۶] (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۳/۴۰۹). و روایاتی که در آن به پیامبر امر شده است که به امت خود امر کند برخی واجبات را انجام دهند (همان، ۲/۳۵). یکی از این روایات از امام رضا علیه السلام است، که در بیان معنای «اصطفاء» اهل بیت علیهم السلام وارد شده، در بخشی از آن فرمودند: «فَقَوْلُهُ: «وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطِبْرِ عَلَيْهَا»، فَخَصَّنَا بِهَذِهِ الْخُصُوصِيَّةِ، إِذْ أَمَرْنَا مَعَ أَمْرِهِ، ثُمَّ خَصَّنَا دُونَ الْأُمَّةِ...» (حرانی، تحف العقول، ۱۴۰۴: ۴۳۶).

در این روایت، امر خدا به پیامبر بر امر به اهلس بر نماز، امر مستقیم خدا به اهل دانسته شده است. اما فهم اصل این مطلب وابسته به فهم عرف از دلالت امر به امر دارد. این روایات موجب وجود ثمره عملی در این بحث هستند. ممکن است با توجه به استظهارات از این روایات، قاعده اصولی نهایی به دست آمده باشد.

در سایر مباحث مرتبط با امر و نهی نیز به مناسبت به حدیث استناد شده است، و اکثر آن‌ها مانند یکی از انواع استناداتی است که در موارد سابق به آن‌ها اشاره شد.

۱۰. نقش حدیث در مبحث مفاهیم

بحث مفاهیم تطبیق و کاربردهای فراوانی در مسائل مختلف فقهی دارد، و عمده تطبیق آن بر روایات است، و در تبیین دلالت آن‌ها تأثیر گذار است.

این مبحث از پرکاربردترین مباحث الفاظ است، و ماهیت آن - به تبع لفظی بودن - تحلیلی اعتباری (تحلیل اعتبار) است، و در آن از استدلال عقلی کمتر استفاده می‌شود. شیوه بحث عمدتاً مبتنی بر تحلیل استظهارات عرفی است، که از آن با تعبیر مختلفی چون «دلیل عقلایی»، «سیره عقلا»، «دلیل عرفی» یاد می‌شود (مجاهد، مفاتیح الاصول، ۱۳۹۶: ۱۹۴؛ خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۲۲۲؛ اصفهانی، وسیلة الوصول الی حقائق الاصول، ۱۴۲۲: ۱/۴۷۴؛ میلانی، تحقیق الاصول، ۱۴۲۸: ۴/۳۲۰؛ صدر، بحوث فی علم الاصول تقریرات عبدالستار، ۱۴۱۷: ۹/۲۴۵؛ سبحانی، «دور العرف و سیره العقلاء فی استنباط الأحكام»، در ضمن رسال اصولیة، بی تا: ۸۷).

۱۱. نقش حدیث در مبحث عام و خاص

در این مبحث ابتدا در مورد شناخت الفاظ و جملات عموم، و میزان دلالت آن‌ها بحث می‌شود، و سپس درباره جملات عام تخصیص خورده (مخصّص) و دلالت آن‌ها بحث می‌شود. در مورد الفاظ عموم محققینی که وجود الفاظ خاصی برای عموم را پذیرفته‌اند، آن را مستند به لغت و شرع دانسته‌اند (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۲۱۶). مقصود این است که از جهت لغت، عرف لفظ خاصی برای دلالت بر عموم را تعیین کرده‌اند، و شرع نیز آن را تأیید کرده است (رشتی، شرح کفایة الاصول، ۱۳۷۰: ۳۰۰). اما برخی وجود الفاظ خاص برای عموم را نفی کرده‌اند؛ آمدی آن را به باقلانی نسبت داده است (آمدی، الاحکام، ۱۴۰۴: ۲/۲۰۰). برخی نیز قائل به تفصیل شده‌اند، یعنی وجود لفظ عام در لغت را نفی کرده‌اند، اما الفاظ عموم را در شرع (آیات و روایات) پذیرفته‌اند (علم الهدی، الذریعه، ۱۴۱۸: ۱/۲۰۱).

به هر حال روایات در این بخش نقش تأیید و استعمال (تطبیق) لفظ را دارند، و نقش تأسیسی و استدلالی ندارد، و روایت خاصی نیز مد نظر مستدلان نیست، بلکه الفاظی که دلالت بر عموم دارند، و در بسیاری از روایات به کار رفته مد نظر است.

پس از آن مواردی از الفاظ عموم در لغت ذکر شده، و در بیان این موارد، بسیاری از اصولیون از مثال‌های قرآنی و روایی بهره برده‌اند (عاملی (شهید ثانی)، تمهید القواعد، ۱۴۱۶: ۱۴۹، شبر، الاصول الاصلیة، ۱۴۰۴: ۸۱)، یکی از موارد این روایات روایت یزید بن خلیفه است، که شیخ کلینی آن را روایت نموده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ، وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ، قَالَ . . . فَقَالَ لِي: «. . . انْظُرْ شَرَابَكَ هَذَا الَّذِي تَشْرَبُهُ فَإِنْ كَانَ يُسَكَّرُ كَثِيرُهُ فَلَا تَقْرَبَنَّ قَلِيلَهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كُلُّ مُسَكَّرٍ حَرَامٌ وَقَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱۴۱/۶).

سید خوانساری این روایت را از روایاتی دانسته که در آن لفظ عام «کل»، ظاهر در عموم است، و اسم موصول نیز ظاهر در عموم است (خوانساری چهارسوقی، حاشیه الکافی، مخطوط، به نقل از: رضا استادی، اصول آل الرسول قواعد اصول فقه در احادیث کتاب «فروع کافی»، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۳۳)، ظاهراً وجه آن، کلمه «کل» در عبارت «کل مسکر» است، و اینکه غلام خراسانی از این عبارت عموم را فهمیده است. استظهار عموم از لفظ «کل» در روایات متعددی وجود دارد (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱/۳).

در سایر سرفصل‌های مبحث عام و خاص مانند تحقیق حال عام مخصّص، تفاوت بین مخصّص متصل و مخصّص منفصل، مخصّص مجمل، مانند مباحث قبل، نقل روایت به جهت بیان شاهد و مثال است.

از جمله برای اثبات قول به عدم جواز عمل به عام قبل از فحص به اطلاق روایت مسعده بن زیاد استدلال شده است (عراقی، نهاية الافکار، ۱۴۱۷: ۵۳۱/۲)، به نقل از شیخ مفید: أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» - فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدِي أَ كُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَ فَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟ وَ إِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا. قَالَ لَهُ: أَ فَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ، فَيُخَصِّمُهُ وَ ذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (مفید، الامالی، ۱۴۱۳: ۲۲۷).

دلالت روایت از این جهت است که به اطلاق نسبت به موارد عدم فحص در شک در وجود مخصص برای عمومات جاری می‌شود. به عبارت دیگر، اگر مکلف به حکم عام قبل از فحص عمل نماید، از او پرسیده می‌شود، آیا نمی‌دانستی؟ و اگر بگوید نمی‌دانستم، مؤاخذه می‌شود که چرا حکم خاص را یاد نگرفتی؟ بنابراین لازم است که قبل از عمل به عام به دنبال مخصصات آن در آیات و روایات بود، و این روایت دلالت بر عدم جواز عمل به عام قبل از فحص از مخصص دارد.

محقق خراسانی در این بحث - جواز عمل به عام قبل از فحص از مخصص - تفاوتی میان عمومات شرعی و عمومات عرفی قائل می‌شود. ایشان در عمومات شرعی بر لزوم فحص تأکید می‌کند، چرا که سیره شارع بیان احکام در قالب قوانین عام، و سپس بیان مخصص است، و در جایی که عام در معرض تخصیص باشد، نمی‌توان بدون جستجو از مخصص، به عام استناد نمود (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۲۲۶-۲۲۷).

برخی از اصولیون در این بحث توقف نموده‌اند، چرا که تمسک به عام قبل از فحص از مخصص را به جهت برخی ادله محتمل دانسته‌اند. از جمله ادله مذکور در این بحث دلیلی است که از سیره و تقریر معصومین استفاده شده است. این دلیل چنین تقریر شده است:

در زمان معصومین (علیهم‌السلام)، اصحاب ائمه برای عمل به احکام، به کتاب‌های «اصول» مراجعه می‌نمودند (این کتاب‌ها با عنوان اصول اربعمائه معروف شد)، و اکثر اصحاب به تعداد اندکی از این اصول دسترسی داشتند، و همه آن‌ها را در اختیار نداشتند، به همین جهت فحص از مخصص برای آنان میسر نبود. ائمه (علیهم‌السلام) آگاه بودند که اصحاب به آن روایاتی که در اختیار دارند عمل می‌کنند، و اگر فحص از مخصص واجب بود، امر به لزوم فحص و بررسی تمامی «اصول» از آنان صادر می‌شد، و از عمل به آنچه در برخی از آن‌ها وارد شده نهی می‌کردند، در حالی که چنین امری وجود ندارد.

یکی از مسائلی که در این بحث متعرض آن شده‌اند، مسئله خطابات شفاهیه، و اختصاص آن به مشافهین، و یا عموم آن نسبت به غایبین است؟ در این بحث برخی اصولیون به روایات استدلال کرده‌اند.

فاضل تونی برای اثبات عمومیت خطاب نسبت به غایبین به تعدادی از روایات استدلال کرده است، مانند روایاتی که در آن خطابات قرآنی، برای افرادی اعم از مشافهین زمان نزول آیه دانسته شده است، و روایاتی که در آن، مخاطب آیات قرآن ائمه معصومین علیهم‌السلام معرفی شده است (تونی، الوافیه، ۱۴۱۵: ۱۲۰؛ کلباسی، اشارات الاصول، بی تا: ۲۸۱).

از امام باقر علیه‌السلام در بیان تفسیر آیه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» (آل عمران/ ۱۰۴)، نقل شده است که فرموده‌اند: «فَهَذِهِ الْآيَةُ لِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَمَنْ تَابَعَهُمْ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (قمی، تفسیر قمی، ۱۴۰۴: ۱/۱۰۹-۱۱۰).

روایات دیگری که در این بحث به آن استدلال شده است عبارت‌اند از: روایاتی که در آن امر شده است بعد از قرائت آیاتی که با «یا ایها الذین آمنوا» آغاز می‌شود، عبارت «لبیک ربنا» گفته شود (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷: ۲/۱۲۴) هم چنین در برخی روایات آمده است که امام پس از قرائت آیاتی که با «یا ایها الذین آمنوا» آغاز می‌شود، «لبیک» می‌گفتند (ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ۱۳۷۸: ۲/۱۸۳، همو، الامالی، ۱۳۷۶: ۱۷۹)، بعد از قرائت آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» عبارت: «لا بشيء من آلاء رب اکذب» گفته شود (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۳/۴۲۹؛ ابن بابویه، ثواب الاعمال، بی تا: ۱۱۶؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۶/۷۲)، این روایات و روایات مشابه دیگر دلالت بر عموم خطاب آیه دارد.

منکرین عموم خطاب، مناقشاتی بر استدلال به این روایات، وارد کرده‌اند (قمی، القوانین المحکمة، ۱۴۳۰: ۱/۵۳۱؛ موسوی قزوینی، ضوابط الاصول، بی تا: ۲۱۷؛ اصفهانی حائری، الفصول الغرویه، ۱۴۰۴: ۱۸۴). میرزای قمی در پاسخ به ادله قائلین به عموم، استدلال به روایت «فلیبیغ الشاهد الغائب» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱/۱۸۷ و ۲۹۱؛ حرانی، تحف العقول، ۱۴۰۴: ۳۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۳۰: ۴/۱۴۳) را برای عدم عموم خطاب، مناسب‌تر دانسته است. و این سخن ظاهر در استدلال به روایت در این بحث است (قمی، القوانین المحکمة، ۱۴۳۰: ۱/۵۳۱).

البته قائلین به اختصاص خطاب به مشافهین، برای اثبات جریان تکالیف شرعی وارد شده در آیات و روایات بر معدومین، نیازمند دلیل هستند. برای اثبات این امر به روایات استدلال شده است، و برخی این روایات را متواتر دانسته‌اند (همان، ۵۲۱).

اما ظاهراً صرف این روایات مثبت اختصاص خطاب نسبت به مشافهین، و یا عموم آن نسبت به غایبین نیستند، بلکه این روایات استعمال و تطبیق خطابات عرفی هستند، و دلالت بر تبیین حکم خاص در این زمینه ندارد. بله این روایات از این جهت مورد استناد قرار می‌گیرد که خطاب به غایب در کلمات شارع نیز وجود دارد، و بنابراین بر فرض عدم ورود این روایات، قاعده کلی نفی نمی‌گردد.

یکی از مسائل که در این باب مطرح شده است، مسئله تخصیص عمومات وارد در آیات قرآن کریم، به وسیله خبر واحد است.

روایات در این بحث محوریت دارند، و جزئی از موضوع آن هستند، می‌توان این مبحث را از جمله مباحث حجج دانست، و آن را در ضمن مباحث حجیت خبر واحد معنون نمود، و از مباحث الفاظ خارج کرد، مرحوم خوئی محل مناسب این بحث را در مباحث حجیت خبر واحد دانسته است (خوئی، غایة المأمول، تقریر جواهری، ۱۴۲۸: ۱/۶۷۰).

عمده اصولیون تخصیص کتاب به خبر متواتر را جایز می‌دانند (قمی، القوانین المحکمة، ۱۴۳۰: ۲/۱۵۴)، اما نسبت به تخصیص کتاب به خبر واحد اختلاف نظر وجود دارد، و محل بحث و مناقشه است. برخی آن را ممتنع دانسته‌اند (علم الهدی، الذریعة، ۱۴۱۸: ۱/۲۸۰؛ طوسی، العدة فی اصول الفقه، ۱۴۱۷: ۱/۳۴۴)، و بسیاری از متأخرین قائل به جواز تخصیص هستند. عمده دلیل مانعان از تخصیص قرآن به خبر واحد قطعی بودن قرآن و ظنی بودن خبر واحد است (طوسی، العده، ۱۴۱۷: ۱/۳۴۴)، و قائلان به جواز ادله‌ای ذکر کرده‌اند، که برخی مبتنی بر سیره و تقریر معصوم هستند، از جمله:

الف) سیره اصحاب ائمه علیهم‌السلام بر عمل به اخبار آحاد در مقابل عمومات کتاب است، و این عمل در زمان معصومین علیهم‌السلام و در مرأ و منظر آنان بوده است (انصاری، مطارح الانظار، ۱۴۲۵: ۲/۲۲۰؛ خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۲۳۵).

ب) عدم جواز تخصیص عمومات کتاب به خبر واحد، موجب لغو حجیت خبر واحد می‌شود، چرا که اکثر موارد اخبار آحاد، عموماتی از قرآن وجود دارد، که موجب اسقاط اعتبار خبر واحد خواهد بود (قمی، القوانین المحکمة، ۱۴۳۰: ۲/۱۵۵ (مضمون)، خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۲۳۶).

در این بحث برای اثبات عدم جواز تخصیص کتاب به خبر واحد، به ادله «عرضه روایات به قرآن» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱/۶۹) استناد شده است (سبحانی، ارشاد العقول، ۱۴۲۴: ۲/۶۲۶-۶۲۹). از جمله:

روایت سکونی به نقل از شیخ کلینی: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ عَلَى كُلِّ حَقِّ حَقِيقَةٍ وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱/ ۶۹).

مخالفان این قول، این استدلال را نپذیرفته‌اند، و در مقام نقد این دلیل این مدلول احادیث عرضه را به صورت نسبتاً مفصلی، مورد بررسی و نقد قرار داده‌اند (انصاری، مطارح الانظار، ۱۴۲۵: ۲/ ۲۲۴؛ خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۲۳۶).

مبحث مطلق و مقید نیز یکی از مباحث لفظی علم اصول است. این مبحث در مورد تعریف مطلق و موضوع له اسم جنس، و دلالت الفاظ مختلف بر مطلق بحث شده است، که بحث لفظی است، و در صورت استناد به روایات در آن‌ها، برای استشهاد و مثال است.

۱۲. نقش حدیث در سائر مباحث لفظی

در سایر مباحث لفظی که در علم اصول درباره آن بحث شده، به مناسبت به حدیث استناد شده است، مانند مجمل و مبین، و ناسخ و منسوخ، و اکثر آن‌ها به یکی از انواع استناداتی است، که در موارد سابق به آن‌ها اشاره شد. به جهت اختصار از ارائه آن صرف نظر می‌نماییم.

نتیجه

در مباحث الفاظ علم اصول فقه به احادیث متعددی استناد شده است، هر چند که ظاهر کلمات اصولیون ذکر احادیث به عنوان دلیل است، اما در حقیقت از حدیث به عنوان نمونه و شاهد برای ظهور الفاظ در معانی بهره برده‌اند. این کاربرد صحیح و تام است و اثر مهمی در استحکام استنباطات فقهی از ظاهر آیات و روایات دارد. با تأمل و دقت در بسیاری از موارد استناد به حدیث در این مبحث می‌توان آن را به عنوان تطبیق قاعده «ادل دلیل علی امکان الشیء وقوعه» دانست. یعنی با استناد به حدیث معنا را ثابت می‌کنند، و در حقیقت استناد به حدیث برای اثبات وجود ظهور برای لفظ در لغت عرب است.

پی نوشت‌ها

[۱] رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا أَسْوَدًا يُقَالُ لَهُ مُعَيْثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى لِحْيَتِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْعَبَّاسِ يَا عَبَّاسُ أَلَا تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُعَيْثِ بَرِيرَةَ وَ مِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُعَيْثًا. فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ: لَوْ رَأَيْتَهُ [راجعه] فَإِنَّهُ أَبُو وَلَدِكَ. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا أَنَا شَفِيعٌ. فَقَالَتْ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ. این روایت در برخی کتب روایی اهل سنت نیز نقل شده است (قزوینی، سنن ابن ماجه، بی تا: ۱/۶۷۱).

[۲] «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا أَتَى أَبَا بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُطِيعَنِي؟ فَقَالَ: لَا، وَ لَوْ أَمَرَنِي لَفَعَلْتُ. قَالَ: فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَى مَسْجِدِ قُبَا، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ أَمَرَكَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَنْ تُطِيعَنِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: قَدْ أَمَرْتُكَ فَاطِعُهُ. . .» (صفار، بصائر الدرجات، ۱۴۰۴: ۱/۲۷۶؛ مفید، اختصاص، ۱۴۱۳: ۲۷۳؛ و روایت دیگر: حمیری، قرب الاسناد، ۱۴۱۳: ۳۳۳).

[۳] نزدیک به همین عبارت در روایت دیگر آمده است: قال رسول الله ﷺ: «معاشر الناس، إنكم عباد الله و في قبضته فإذا أمرتكم فأطيعوني (و إذا قلت لكم فأتبعوني) و إذا نهيتكم فانتهوا، فإنما أنا لكم كالوالد» (دیلمی، غرر الاخبار، ۱۴۲۷: ۵۹).

[۴] اکثر واجبات عبادی که در شریعت وارد شده‌اند، با قرائنی همراه هستند که مبین فور و یا تراخی آن است، و شکی در لزوم تبعیت از قرائن خاص نیست. از جمله واجباتی همچون: جواب سلام، حج در سال استطاعت، از واجبات فوری، و واجباتی همچون نماز، از واجبات غیر فوری هستند.

[۵] مانند، روایاتی که دلالت دارد پرداخت زکات یکبار در سال کافی است. از جمله: روایت منقول در فقه الرضا علیه السلام بنا بر روایت بودن متن این کتاب: «اعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ الْأَغْنِيَاءِ الزَّكَاةَ بِقَدَرٍ مُقَدُّورٍ . . . وَ أَوْجَبَهَا مَرَّةً وَاحِدَةً فِي كُلِّ سَنَةٍ». روایت زراره از امام صادق علیه السلام: «أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَ لَهُ حَوْثٌ أَوْ تَمْرَةٌ فَصَدَّقَهَا، فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِيهَا شَيْءٌ . . . وَ إِنْ ثَبَتَ ذَلِكَ أَلْفَ عَامٍ إِذَا كَانَ بِعَيْنِهِ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ فِيهِ صَدَقَةُ الْعَشْرِ فَإِذَا آذَاهَا مَرَّةً وَاحِدَةً فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِيهَا حَتَّى يُحَوَّلَهُ مَالًا وَ يَحْوَلَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ عِنْدَهُ» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۳/۵۱۵).

[۶] «إِنَّا تَأْمُرُ صَبِيَانَتَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِ سِنِينَ، فَمَرُّوا صَبِيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ.»

منابع

۱. ابن بابويه قمی (صدوق)، محمد بن علی، الامالی، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
۲. ابن بابويه قمی (صدوق)، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ش.
۳. ابن بابويه قمی (صدوق)، محمد بن علی، کتاب من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۴. ابن بابويه قمی (صدوق)، محمد بن علی، معانی الاخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۵. احسائی، محمد بن علی (ابن ابی جمهور)، غوالی الثالی، قم: دار سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.
۶. احمد بن حنبل، مسند أحمد، بیروت: دار صادر والمکتب الاسلامی، ۱۳۸۹ق.
۷. اصفهانی حائری، محمد حسین، الفصول الغرویه، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۸. اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیله الوصول إلى حقائک الأصول، تقریر حسن سیادت سیزواری، قم: جامعه مدرسین، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۹. اصفهانی، محمد تقی، هداية المسترشدين، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۹ق.
۱۰. آمدی، علی بن محمد، الاحکام فی اصول الاحکام، بیروت: دار الكتاب العربي، ۱۴۰۴ق.
۱۱. انصاری، مرتضی، مطارح الأنظار، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق.
۱۲. بجنوردی، سید حسن، منتهی الأصول، تهران: مؤسسه العروج، ۱۳۸۰ق.
۱۳. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۱۴. بهائی، محمد بن حسین، زبدة الاصول، قم: مرصاد، ۱۴۲۳ق.
۱۵. بهائی، محمد، مشرق الشمسین، مشهد: مجمع البحوث الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۱۶. تونی، عبدالله، الوافیة فی اصول الفقه، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۱۷. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۱۸. حر عاملی، محمد حسن، الفوائد الطوسیه، قم: المطبعة العلمیه، ۱۴۰۳ق.
۱۹. حرانی، حسن بن علی (ابن شعبه)، تحف العقول، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۲۰. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ق.
۲۱. خراسانی، محمد کاظم، کفاية الاصول، قم: آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۲۲. خوئی، سید ابوالقاسم، غایة المأمول، تقریر: محمد تقی جواهری، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸ق.
۲۳. دیلمی، حسن بن محمد، غرر الاخبار و درر الاثار، قم: دلیل ما، ۱۴۲۷ق.

۲۴. رشتی، حبیب الله، بدائع الأفكار، قم: آل البيت، بی تا.
۲۵. رشتی، عبدالحسین، شرح کفایة الاصول، نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۷۰ ش.
۲۶. سبحانی، جعفر، إرشاد العقول الی مباحث الاصول، تقریر: محمد حسین حاج عاملی، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۴ ق.
۲۷. سبحانی، جعفر، رسائل اصولیة، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۵ ق.
۲۸. سبزواری، سید عبدالاعلی، تهذیب الاصول، قم: مؤسسه المنار، چاپ دوم، بی تا.
۲۹. شبر، سید عبدالله، الاصول الاصلیة، قم: مکتبه المفید، ۱۴۰۴ ق.
۳۰. صدر، سید محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، تقریر: حسن عبدالستار، بیروت: الدار الاسلامیة، ۱۴۱۷ ق.
۳۱. صفار، محمد بن حسن (بن فروخ)، بصائر الدرجات، قم: مکتبه آیة الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۳۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن، العدة فی الاصول، قم: علاقبندیان، ۱۴۱۷ ق.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۳۶. عابدی شاهرودی، عبادی، سازمانواره اصول فقه، مجله پژوهش های اصولی، شماره ۲ و ۳، بهار ۱۳۸۲ ش.
۳۷. عابدی شاهرودی، علی، روش ها منابع و ادله در علم اصول، به کوشش سید حمیدرضا حسینی و مهدی علیپور، جایگاه شناسی علم اصول، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵ ش.
۳۸. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، تمهید القواعد، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۴۱۶ ق.
۳۹. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، مسالک الافهام، قم: مؤسسه المعارف، ۱۴۱۳ ق.
۴۰. عراقی، ضیاء الدین، بدائع الأفكار، تقریر: هاشم آملی، نجف: المطبعة العلمیة، ۱۳۷۰ ش.
۴۱. عراقی، ضیاء الدین، نهاية الأفكار، تقریر: محمد تقی بروجردی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۴۲. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر، قم: آل البيت، ۱۴۰۹ ق.
۴۳. علم الهدی (شریف مرتضی)، سید علی بن حسین، الذریعة الی اصول الشریعة، تهران: دانشگاه تهران، ۱۴۱۸ ق.
۴۴. غزالی، محمد بن محمد ابوحامد، المنخول من تعلیقات الاصول، دمشق: دار الفکر، ۱۴۱۳ ق.
۴۵. فاضل تونی، محمد حسین، منطق، تهران: انتشارات والا، ۱۳۷۶ ش.